

مسجد و برج ساعت دلمانباغچه کنار دریای مرمره

میهن بهر اهی

دلما باغچه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

این قصر ها موجب چنین حالتی است، اما من بیاد دارم که کاخ سفید امریکا هم همین وضع را بوجود می آورد، سرسراهای عریض که با فرش های سرخ خوش بفت و نقاشی صورت خانواده روسای جماهیر تزئین شده بود بنظرم مثل تالار های ختم آمد، آنهمه قاب و قدح نفیس چینی و شمعدان های برافروخته و گلهای غمگین انگار در مجلس سوگواری فراهم آمده بود، و در آن بنای عظیم مجلل، در همه تالار های سبز و قرمز و آبی که از گرانبها ترین آثار هنری جهان سرشار بودند حالتی از هراس و ناایمنی موج میزد و من باور کردم که انسان بسیار گاه با وجود هوشیار و حساس و نقادی در جدال است که قضاوتی قاطع تر از من آرام و خموده او دارد، و ادراکات فوق عادی او حاصل نقادی همین وجود

نگذشته است و باین سبب است که قصور سلطنتی، می توانند بر آنکه کاملی باشند از یکدوره حاصل، حتی نمونه ای از زندگی مردم عادی و فقیر همان زمان و تا جایی که من دیده ام - همگی آنها از شکوهی غلو آمیز و غم انگیز، خسته کننده و بی مصرف، نشانی دارند و این واقعا خود فریبی نیست که هنگام ترک تماشای قصرها، من و بسیاری از آنها که با من بوده اند، در هوای آزاد حیاط یا خیابان نفس بلندی کشیده ایم و بوی مانده ملال تلخ و هراسناکی را که در آن بی شمار سالن های آراسته به بلور و گوهر و چینی و طلا و نقره و ابریشم یا جبار فرو داده ایم، یکباره در هوای آزاد، همچون آب دهانی که انسان از دیدن منظره مهوعی بزمین می اندازد، بیرون ریخته ایم. شاید گمان برود که کهنگی غم انگیز

قصور سلطنتی، در عالم هنر، پدیده ای خاص و نمونه ای کامل برای مطالعه هستند. مطالعه جهان شناسی به معنای عام و جامعه شناسی تاریخی بمعنای خاص و انسان شناسی، شاید روانشناسی خصوصی فرد یا شناخت ظرفیت روان آدمی بمفهوم فلسفی آن، که زیر چتر قدرت به رشدی خاص میرسد و دگرگونگی فکر و اعمال ابعاد آنرا تغییری فاحش میدهد که دیدنی و شناختنی است.

قصور سلطنتی به لانه پرنسندگان میماند که همیشه یکسان ساخته می شود و تفاوت ظاهری مواد و طرح و بنا و دستواره ها در زمانهای متفاوت نمی تواند در این نوع شباهت خدشهای وارد آورد و البته این مثال در باره محدودیت و سادگی آن نیست بلکه برای امکانات ثابتی است که هیچ قدرتی از آن در

هشیار بی‌سازش است.

اما قصور سلطنتی از نظر شناخت هنر، عذر وجود خویش را موجه جلوه میدهند و برگه‌ای قابل بررسی و دقت هستند از یک مسیر معین در زمانی خاص، و شرح این اصل که قدرت می‌تواند حتی از نام آورترین هنرمندان تاریخ هم کار بکشد.

و پول، این جاذبه منجمد می‌تواند در بیان اعتقاد و طرح هنری یک هنرمند خوب هم رخنه کند و آنرا بسوئی سوق بدهد که مالا نه یک جانب خودپرگزیده است و ندیک منبع خلاق، که بسیار گاه، مفری است برای از خودگریختن و عذر آوردن.

«دلما باغچه» در قلب استامبول امروز و در کنار دریای مرمره است و در مدخل راه بسیار زیبای «تارابیا» که از یکسو به پل بغاز و از سوی دیگر به «کلیوس» در کنار دریای سیاه میرسد و نمونه‌ای بی‌همتا از سازش هنرمنداست با پول و قدرت و در میان تمام بناهای تاریخی استامبول، بی‌همتا است.

«دلما باغچه» قصر شهری سلاطین عثمانی است و شاهکاری کامل است از معماری و هنر تزئینی و مرمر تراشی و نقاشی عهد عثمانی.

نمای کلی قصر که در چند مجموعه مجزا و در یک رشته طولانی از باغ سرو و بوستان میوه بنا شده، سفید است و ساختمان اصلی در ابتدای این مجموعه، عبارت از بنای چهار گوش عظیمی است که دو طبقه ساخته شده و گنبدی بر فراز آنست و اطاقها همگی دور سالن زیر گنبد قرار دارند. پیش روی بنا و در امتداد ساحل دریا که بصورت بلوار برای گردش مردم و پهلو گرفتن کشتی‌های مسافربری و تفریحی ساخته شده، مسجد و برج قرار دارد. مسجد دلما باغچه هم در مقایسه با مساجد معروف استامبول مثل مسجد آبی و ایاصوفیا و سلطان محمد، شاهکاری است از نظر معماری که نفوذ و ظرافت فکر اروپائی در آن به نقل و صلابت معماری اسلامی می‌چربد، نمای مسجد دلما باغچه و برج ساعت پیش روی آن هم سفید است و همگی این ساختمانها پیش روی آبی خیره کننده مرمره در سر سبزی باغهای قدیمی منطقه «بشیک تاش» فرورفته‌اند. در اصلی کاخ دلما باغچه رو بسوی مسجد و برج باز می‌شود و این در که از فلز مشبک و آراسته به نقوش تزئینی

پیچیده و بسیار ظریف است، در دنیا نظیری ندارد. این در در هم‌آهنگی با بنای قصر رنگ سفیدماتی دارد و لوح بیضی شکل سبز رنگی بر بلندترین کتیبه میانی آن جمله «بسم الله الرحمن الرحیم» را نشان میدهد.

حیات بیرونی قصر چهار گوش و آراسته به درختن نارنج و لیموو استخر مرمر سفیدی است و بر استخر قوهای مرمر بال گشوده آب میریزند و دورتادور آن باغچه‌هایی از گل سرخ است که در لطافت هوای استامبول همواره شکفته‌اند. این حیات‌طرحی کاملاً شرقی دارد و پلکانی عریض از مرمر آنرا به سرسرا وصل می‌کند و سرسرا پلکانی از مرمر شفاف رگه دار و نرده‌ای از همان مرمر دارد که تراش و ساخت آن هم در دنیا نظیری ندارد. سرسرا با قالیهای نفیس ترک بافت و گلدانهای عظیم چینی و ساعتی قدیمی تزئین شده و سالن بزرگ پذیرائی قصر منتهی می‌شود. این سالن یا فرش‌های هنری کرک بافت و شمعدانهای طلا و تزئینات نقره و یشم و مرمر و عاج مخصوص پذیرائی‌های سیاسی است و پس از آن اطاقهای قصر قرار گرفته و بیننده اگر توان داشته باشد در یکروز می‌تواند حدود بیست، سی اطاق از چهارصد اطاق قصر را ببیند و گردآوری صدها اثری هنری گرانبهای نفیس را از هنر شرق و غرب در آمیزه‌ای از کریستال و چینی و گوهر و مروارید و طلا و نقره و سنگ و ابریشم که هر یک حتی تا چیزترین تکه، مانند یک قوطی انقیه و دور از نظرترین پارچه مثل پایه یک مبل یا قفسه قسمت بزرگی از فرصت یک هنرمند را ربوده و اینک در سایه روشن خوابی بی‌پایان زیر غبار آرمیده، بخاطر نارم که صدها در و پنجره کاخ را با سه پرده تزئین کرده بودند که بسیاری از آنها تورهای دست بافت و مخمل‌های گلدوزی و سنبله‌دوزی و یراق‌دوزی شده بود و نورگیرها عموماً کتان‌های برودری شده باکاری بسیار مفصل و ظریف بودند که حالا بزحمت از پوسیدن و بخاک نشستن کنار میمانند.

سالن مرکزی قصر که میان اطاقها قرار گرفته از یکطرف دری بزرگ به باغچه سرا و دریا دارد و سه طرف دیگرش نشیمن گاههای بلند و بر فراز نشیمن گاه‌ها ایوان کوچکی است که حصار مشبکی از مرمر تراشیده دارد و مخصوص نشستن

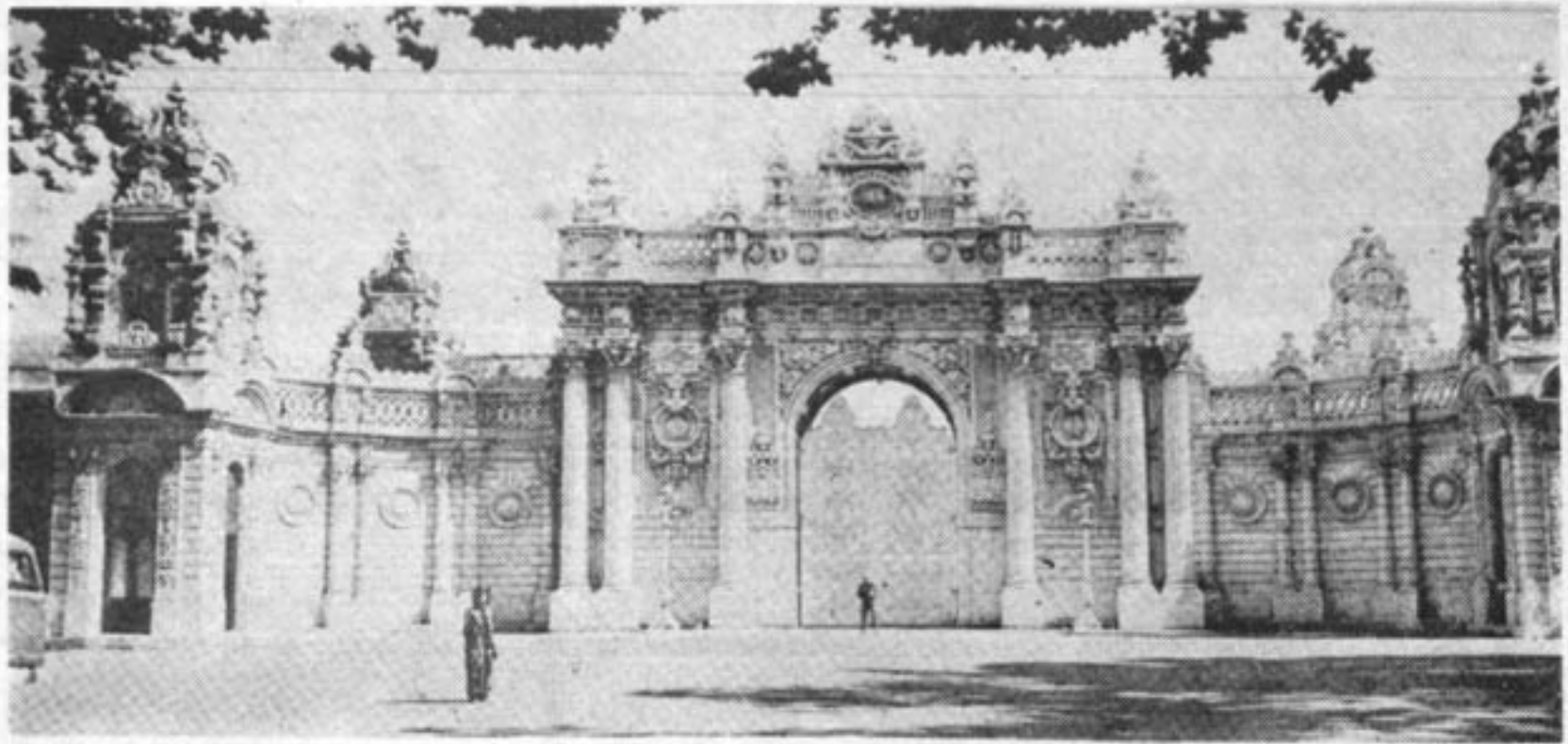
بانوان حرم بوده در شبهای میهمانی. ارتفاع سالن از کف تا سقف چهل متر است و چراغ آویزی با هزار شمعدان بوزن پنج تن با زنجیرهای قطور از سقف آن آویخته و گنبد که از درون طرح تزئینی و گچ بری و نقاشیهای ظریف دارد، طوری ساخته شده که صدا را گرفته و پژواک میدهد و این از ظرائف معماری شرق است و ما نظیر آنرا در مساجد ایران و کاخ عالی قاپو هم داشته‌ایم.

اما ساختمان اصلی کاخ دلما باغچه فقط قسمت پیشین مجموعه ساخته‌نی است که در خط ساحلی نزدیک به چند کیلومتر کشیده شده و پنج دروازه کوچک شبیه در اصلی، باغچه سراها را به پله‌های مرمری و دریا متصل میکنند برایین دروازه‌ها، فانوس می‌سوخته و قایق‌های مجلل، زنان زیبا را به گردش شبانه می‌برده است و هم در این ساختمان صدها خوابگاه، گل‌خانه، و حمام از مرمر تراشیده وجود داشته که سقف حمام‌ها را هم چون گل‌خانه با شیشه ساخته بودند که سلطان هنگام حمام، زنان را با آسودگی از آن تماشا کند و حمام‌ها طوری تعبیه شده که زنان حرم‌سرا بتوانند در وان‌های مرمری آن دو وسیه نفری آب‌تنی کنند و هم در این کاخ است که بسترهایی از صندل و ابریشم و مرمر به تجاوز و قتل و مرگ می‌آلوده و زیر همین طاقهای آراسته به رنجه دست هنرمندان مزدور مجبور، فریاد‌های تضرع و ترحم طلبی در خون خفه می‌شده است.

اما، سرگذشت آنها که غالب نمودند، نیز، از این مقدر جدان نیست و مقوله‌ایست عجب، ترس برانگیز و بسیار گاه مضحك.

«دلما باغچه» با این تفصیل از نظر تابلو نقاشی فقیر است، راهنه می‌گوید: در یک آتش سوزی تابلوهای نفیس را ربوده‌اند، بیاد آتش سوزی اپرای استانبول می‌افتم که در آن مقداری از نفائس درون محفظه‌ها منجمله زره سلطان محمد فاتح به غارت رفت، البته این گفتمی است که اگر دزد همه‌جامترصد آتش سوزی است باید دزد با فرهنگی باشد، چون فقط در جستجوی نفائس هنری است.

در کنار سالن‌های اطاق خواب و هنگامی که تماشای موزه به پایان میرسد، اطاق گوشه‌ای است که پنجره‌ای



« در ورودی قصر دلما باغچه »

بچه‌ی آمد ، یاقوت را آورد و بیای
تخت افتاد و امان خواست ، ناصرالدین
شاه از شدت خشم ، همانجا شکم غلام بچه
را با خنجر درید ، اما بعد که خشم
فرو افتاد ، کلسی پشیمان شده بود . «

باین دلیل هاست که من لازم میدانم ،
همانگونه که گفتند گاه سری به
قبرستان بزنید ، تا ارزش زندگی را بیاد
بیاورید ، اگر شد ، گاه قصری را تماشا
کنید ، آنگاه ارزش این گذران نسبی
با همه نسبتش بر شما بیشتر پدیدار خواهد
شد و ارزش هوایی که بوی دود ، تن
آدم و گذاری ، شکونه دارد و رنگ
دریا که آئینه آسمان است و چادر آسمان
که برای همه کس یکسان گسترده و
بزرگترین و خالص ترین مفاهیم آزادی
را القاء می کند .

انگار در این مه نا پیدا شده و روند . حدود
چند هزار ساعت نفیس از بلور و چینی
و مرمر و طلا خوابیده اند ، شمعدانها در
برقی طرح انگیز بی روشنائی مانده اند و
بر پرده ها و قالیها روپوش کتان خاکی
رنگی کشیده اند . همه چیز ساکن است .
همه این مجموعه خیره کننده عظیم و
مجلل با لیره و تاریخ اهمیت می یابد و
با نمره ای در بایگانی اشیاء دولتی هویت
پیدا می کند ، رد مرگ سیال و بی درنگ
از آن میگذرد و من بیاد می آورم که
جان انسانی با همه ارزشی که داراست
چقدر می تواند تنزل کند و چگونه
تزلزل می کند ، که کمال الملک تعریف
کرد . چون آن موقع که از دربار قاجاری
آزاده و روگردان شده بود ، یاقوتی
از تخت طاوس گم شد و برای یافتن آن
حتی مرل هم گشتند . چند روز بعد غلام

رو بباغ دارد و تخت خوابی عظیم از چوب
منبت کاری شده بلوط با روپوش ابریشم
سبز نزدیک پنجره نهاده اند . تخت خواب
دو متر و نیم طول و چیزی نزدیک این
اندازه پهنا دارد و متعلق به سلطان
عبد الحمید است که نزدیک به دو متر
طول قد داشته و در پنج نوبت غذای
شبانه روز ، هر بار بره ای بریان باقایی
از ارنج صرف می کرده است ، تخت خواب
دیگری هم هست نسبتا باریک که روپوش
مخمل دارد و متعلق به آخرین سلطان
عثمانی است .

« کمال آتاتورک » بر همین تخت
و در سنی نه چندان زیاد ، از فرط علاقه
به عرق ناب شاید ؟ به حمله قلبی در گذشته
است در یکشب آرام و در خوابی آرام ،
که شاید همچون گردش بر دریای شبانه
بوده است . بوی مرگ ، همچون
دم نفرین ، بر فضا سنگینی می کند . اشیاء

